



این نام‌ها را به‌خاطر بسپارید! در حاشیهٔ بیانیهٔ دویست و پنجاه نفر از اهالی تئاتر دربارهٔ سانسور

نوشته: تایماز افسری - امین طباطبایی

بیانیهٔ کذابی دویست و پنجاه نفر از اهالی تئاتر با موضوع چانه‌زنی با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، چند روزی است

که فضای پرتنش و پرتلهایی را در میان اهالی جامعهٔ بزرگ تئاتر و به‌طور کلی تمامی کسانی برانگیخته است که آثارشان پیوسته ردّ تیغ سانسور را بر پیکر خود داشته و خواهد داشت.

ما در همین بدایت کار مایلیم بر این نکته تأکید بگذاریم که این سرشت سیاسی و بیگانه‌ساز بیانیهٔ مذکور نیست که چنین آب در خوابگاه مورچگان ریخته باشد و شکافی میان اهالی فرهنگ و علاقه‌مندان‌ش انداخته باشد. بلکه برعکس، این سرشت آنتاگونیستی و سیاسی جامعهٔ ماست که در دنبالهٔ سیلاب وقایع اخیر، حالا حاضر نیست نسبت به بیانیهٔ کاسبکارانهٔ جمع کوچکی از اهالی فرهنگ چشم فروبندد و سکوت کند.

پس بر این نکته پافشاری می‌کنیم که این بیانیه برخلاف دعوی بیشتر کسانی که پای آن را امضا کرده‌اند، شکلی از کنش سیاسی نیست بلکه دقیقه‌ای واپس‌گرایانه و متحجرانه است که واکنش به آن هم‌چون ضرورتی سر بر می‌آورد و می‌تواند واجد مازادی سیاسی گردد.

بدون‌شک این بیانیهٔ تاریک بر پیشانی تاریخ فرهنگ ایران مدرن بی‌سابقه است و همین‌طور باقی خواهد ماند. چنان‌که بیانیهٔ سال هفتاد و سه کانون نویسندگان نیز امروز دوباره سربرآورده و بر پهنهٔ این پیشانی می‌درخشد.

تاریخ تئاتر مدرن نه‌تنها در تمامی جهان، بلکه مشخصاً در ایران مؤید این حقیقت بوده است که تئاتر به‌واسطهٔ خصلت جمعی-اش و همین‌طور سرشت اجرایی‌اش همواره یک پا در سیاست رهایی‌بخش داشته و از این رو تیغ کنترل و سانسور دینی،

اخلاقی و سیاسی را همواره بر گردهاش احساس کرده است. به جز این، بدن تئاتر عنصری برهم‌زننده و آنتاگونیستی را در درون خود حمل می‌کند که هرآینه می‌تواند تئاتر را متوقف کند و از کار بیاندازد (بیرون‌رفتن تماشاچی از صحنه، اشتباه بازیگر و یا فراموشی دیالوگ و... می‌تواند نمایش را به خطر بیاندازد). همین خطر و سرشت اجرایی تئاتر است که پای عناصر بیرون تئاتر را به درون آن باز می‌کند.

از انقلاب فرانسه تاکنون بارها صحنه اجرای تئاتر را به میدان رخداد انقلاب تشبیه کرده‌اند و این شباهت دست‌کم در قرن بیستم بارها حاکمان و نهادهای سرکوب تئاتر را واداشته است تا بدن تئاتر (از صحنه و متن و سایر عناصر تا بدن مؤلف یا بازیگر تئاتر) را زیر فشارهای مراقبتی و تنبیهی به‌انقیاد دریاورند و گاهی حتی پاره‌پاره و حذف کنند. و حالا در افق زمینه ماتریالیستی چنین تاریخی، بیانیه حاضر، طنینی هرچه ناخوشایندتر برمی‌آورد و نقد آن به‌شکلی مضاعف واجد اهمیت می‌گردد.

در پی هیاهوی جاری در فضای مجازی، بسیاری از کسانی که نام آن‌ها پای این بیانیه آمده است منتقدان را به دن‌کیشوت‌هایی تشبیه کرده‌اند که با ایده‌آل‌های خیالی به موضوع می‌نگرند و با واقعیت مادی تئاتر در پیوند نیستند. آنها بیانیه خود را هم‌چون تلاشی برای اعمال محدودیت بر سانسور تلقی می‌کنند و در جواب منتقدان این پرسش را طرح می‌کنند که "ما دست کم این بیانیه را نوشتیم، دیگران برای مبارزه با سانسور چه کرده‌اند؟" آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که یا باید دست از اجرای نمایش تحت اعمال محدودیت‌ها و سانسور کشید یا اگر کسانی زیر تیغ سانسور حاضر به اجرای نمایش می‌شوند دیگر حقی ندارند به این بیانیه به‌اصطلاح کنش‌گرانه اعتراض کنند.

در رد این مغلطه تلاش چندانی لازم نیست، چراکه دیگران به‌خوبی چنین کرده‌اند و از روز هم روشن‌تر است که بیانیه مذکور نه تنها مخالفتی با اصل سانسور ندارد بلکه آن‌را برای تلویزیون و سینما کاملاً صحیح و به‌جا می‌داند و البته تنها برای فیلم-

تئاتر است که امتیازی انحصاری را از حاکم مطالبه می‌نماید. اما آنچه ما را وا می‌دارد به این که در مقابل این بیانیه موضع گیری کنیم این حقیقت است که معتقدیم نقد این بیانیه می‌تواند امکان نوعی خط‌کشی معنادار را فراهم کند تا در قبال سرشت سیاسی تئاتر ایران و التزامات اجرایی هم‌بسته با آن نوعی موضع‌گیری اساسی ضرورت داشته باشد.

بدیهی است که بسیاری از اهالی تئاتر و سایر هنرها اکنون سال‌هاست که بنا به اجبار در زیر لبه تیغ سانسور مشغول به فعالیت اند. این حقیقت باید ما را به یاد آموزه اصیل فوکو در مرقبت و تنبیه بیاندازد که اساساً آدمی فقط وقتی به مقام سوژه‌ای خودآئین می‌رسد که منقاد یک قدرت شود، انقیادی که متضمن یک وابستگی ریشه‌ای است. این فرایند سوژه‌شدن از طریق بدن صورت می‌گیرد. نزد فوکو تمثیل زندانی و موجودی در بند تمثیلی کارآمد برای نشان دادن مقتضیات تناقض‌آلود سوژه‌گی و امکان کنش سوپژکتیو است. بدن زندانی در عین این که نشانه‌ای از تخطی پیشینی از قانون و نیز محل اجرای مناسک عادی سازی است اما در عین حال این بدن هم‌زمان در دل چنین مناسباتی است که برساخته می‌شود یا به عبارتی در مقام سوژه تولید می‌گردد.

در مورد قضیه تئاتر می‌توان گفت بدیهی است که تئاتری که زیر تیغ سانسور و بازبینی‌های مکرر بر صحنه می‌رود در حکم محل اجرای مناسک عادی‌سازی است و نشان از به انقیاد درآمدن سوژه دارد، اما از طرفی اتوریته و عاملیت همین گفتار عادی ساز است که می‌تواند به چیزی تحت‌عنوان بدن تئاتر فرم بخشد. این فرم‌دهی چنانچه فوکو تأکید می‌کند از جنس فرم بخشیدن به ماده‌ای بی‌شکل و از پیش آماده نیست، بلکه اساساً ماهیتی هویت‌ساز دارد و از جنس اصل سامان‌دهنده و برسازنده‌ای است که سوژه اساساً از طریق آن تولید می‌شود. باید در نظر گرفت که نه تنها این انقیاد فقط به معنای اعمال سلطه بر سوژه و بر تولید سوژه نیست، بلکه مبین نوع خاصی از محدودیت در تولید است، محدودیتی که بدون آن تولید سوژه

امکان‌پذیر نیست. به زبان ساده باید گفت این ظهور از دل محدودیت‌های مادی شکل‌گیری سوژه است که به سوژه امکان شکلی از کنش‌گری و حضور فاعلانه را اعطا می‌کند.

در قبال موضوع تناثر باید گفت اگر جایی سخن از سوژه‌ای کنش‌گر در تناثر باشد لاجرم این سوژه نه از طریق مماشات و معامله با دستگاه سرکوب و نه کنارکشیدن و انزوا، بلکه از طریق حضور مادی در وضعیت و مواجهه با محدودیت‌های مادی تولید خویش است که می‌تواند ساخته شود. از این‌رو تناثر نه تنها زندان است بلکه هم‌زمان امکان تولید بدن زندانی و نیروی مقاومت در برابر عادی‌سازی و سرکوب زندان نیز هست. درست مثل میدان شهر که هم عرصه حضور روزمره شهروندان عادی سازی شده است که تن به سلطه و سرکوب حاکمانه داده‌اند و هم در عین حال محل ظهور بدن انقلابی مردمی است که لحظه ای قطار تاریخ را باز می‌ایستانند و سرنوشت خویش را در دست می‌گیرند.

بدیهی است که برای حضور در میدان و اشغال آن خواهش برای اخذ مجوز از حاکم و مماشات نیروهای سرکوبگر با مردم انقلابی مضحکه‌ای است نخ‌نما. هرچند هر شهروند حاضر در میدان بر اساس حق و مجوز قانونی حضور در صحن عمومی شهر است که امکان گذار از مرزهای مألوف قانون را پیدا می‌کند و نقش انقلابی خویش را به عهده می‌گیرد.

به یاد آوری اشیل را که وقتی می‌خواست ایدئولوژی نظامی حاکمیت یونان را در زمانه‌اش به نقد بکشد زیر فشار سانسور مستقر، نمایشنامه "ایرانیان" را نوشت و روی صحنه برد تا یونانیان را به شلاق نقد بکوبد و به فکر وادارد. به یاد آوری که اشیل در برابر سانسور سر خم نکرد، بلکه آن‌را محیطی مساعد یافت برای شکلی از مین‌گذاری یا جاسازی موقعیت‌های تند و انتقادی. اشیل دست‌آخر به حکم تبعید حاکمانه‌ای تن داد که تحت آن تا زنده بود هیچ متنی از او اجازه بر صحنه آمدن نداشت. اشیل دست‌آخر در تبعید جان سپرد. همان‌طور که نویسندگان و شاعران عضو کانون نویسندگان پس از بیانیه سال هزار و سیصد و هفتاد و سه، نه کنار کشیدند و پس نشستند و نه با دستگاه سرکوب حاکم معامله و مماشات کردند، بلکه در

وضعیت تمیزناپذیری که ممیزی بر آن‌ها اعمال کرده بود فعالیت کردند و یکی پس از دیگری به زنجیره کشتگان اهل قلم پیوستند.

بدون شک، تاریخ پر زخم ما، بیانیهٔ مماشات با سانسور این جمع کوچک و هم‌چنین سیاههٔ نام‌هایشان را با حروفی درشت به خاطر خواهد سپرد، نه در کنار نام‌هایی که در برابر سلطه و سرکوب مقاومت کرده‌اند و ایستاده‌اند بلکه درست در دنبالهٔ نام‌هایی که آب به آسیاب سرکوب ریخته‌اند و در برابر طنین فرمان آمرانهٔ حاکم سر فرود آورده‌اند.